

اسدالله امرایی را بیشتر با ترجمه‌هایش از ادبیات انگلیسی می‌شناسیم. او بیشتر داستان کوتاه ترجمه می‌کند و مجموعه منتخب بیرون می‌دهد (البته او چندرمان هم ترجمه کرده از جمله «کوری» ساراماگو یک سه‌گانه از ازابل آلتده).
امرایی متولد ۱۳۳۹ است. او در دانشگاه ادبیات انگلیسی خوانده و تقریباً از همان اول می‌دانسته که در نهایت شغلی خواهد داشت که در آن، سروکارش با متن و کلمه است.
امرایی با جوان‌های امروزی خیلی راحت کنار می‌آید و به قول خودش مشکلی با آنها ندارد. او روحیه پرسشگری جوان‌ها را دوست دارد و آن را یکی از برتری‌های این نسل نسبت به نسل قبل می‌داند.

پرسید، همین خوب است

ایثار قنوتی - زهرا شکیب‌مهر

● می‌گویند که جوان‌ها کتابخوان نیستند. شما هم قبول دارید؟ اگر نیستند برای این است که پیرهایشان کتابخوان نیستند. دخترهای من اگر شب کتاب نخوانند، خوابشان نمی‌برد. تا چشمشان را باز کرده‌اند، اطرافشان به جای اسباب بازی کتاب دیده‌اند. البته خوب، میزان مطالعه در جامعه ما پایین است؛ دلایلش هم متفاوت است. اما اینکه بخوایم ببینیم جوان‌ها چرا کتاب نمی‌خوانند، جوابش این است که مگر پیرها کتاب می‌خوانند؟!
● اما الان جوان‌هایی از خانواده‌های فرهنگی هم هستند که علاقه‌ای به مطالعه ندارند.

شاید به خاطر این است که خواندن‌ها و سرگرمی‌هایی غیر از کتاب هست. خیلی‌ها کتاب را به خاطر سرگرمی می‌خوانند. وقتی سرگرمی بهتر و جذاب‌تری دارند سراغ آن می‌روند؛ مثل سینما که الان مفهوم قدیمش از بین رفته است و سینماها مثل کتابخانه‌ها شده؛ یعنی از مکان عمومی تبدیل به مکان خصوصی شده چون بخش‌های زیادی از مردم علاقمند به سینما دستگاه پخش ویدیو و دی‌وی‌دی و سینمای خانگی دارند.

● اما در کشورهای دیگر که بیشتر مورد هجوم مولتی‌مدیا هستند، کتابخوان‌های پیر و پاقرص همچنان وجود دارد. جوان‌های امروز بسیار پویا هستند و سؤال می‌کنند. ما در دوره‌ای بودیم که نمی‌توانستیم حتی از معلممان سؤال کنیم. الان توی روی معلم می‌ایستند و می‌گویند اشتباه می‌کنی. بعد هم چه کسی مسؤول بی‌سوادی نسلی است که به آن بی‌سوادی می‌گویند؟ یک‌بار یک نفر که مسؤولی بود، همین حرف را زد و من گفتم جناب دکتر، من از شما تعجب می‌کنم که این حرف را می‌زنید. شما به عنوان استاد دانشگاه متولی آموزش در جایی هستید که خودتان آموزگار آن هستید. اینها اگر بی‌سوادی هستند دست پرورده شما هستند. شما چه کرده‌اید که اینها بی‌سوادی شوند؟ شما به آنها سوادی یاد داده‌اید؟ وقتی آموزش نداده‌اید، حق ندارید بگویید شما بی‌سوادی هستید.

● شما خودتان این بی‌پروایی و رک بودن بچه‌های امروز را دوست دارید؟ بله، من دوست دارم؛ برای اینکه شما تا سوال نکنید و به چالش نکشید، پیشرفت نمی‌کنید. یکی از دلایلی که ما در حوزه‌هایی از علوم انسانی در حال درجا زدن هستیم، همین است که در این حوزه‌ها پرسش‌پذیری خیلی معنا نمی‌دهد. خیلی‌ها حتی حاضر نیستند اعتراض کنند. این بی‌پروایی به نظر من از نکته‌های خوب این نسل است.

● ولی بعضی وقت‌ها این پرسشگری این‌طور تعبیر می‌شود که انگار قصد مسخره کردن دارند.

حتی اگر در قالب استهزا هم مطرح شود چه ایرادی دارد؟ بحث پرسشگری است. اما ما مشکلی که داریم این است که همه چیز را فرافکنی می‌کنیم. من خودم کتاب نمی‌خوانم، می‌گویم مردم کتاب نمی‌خوانند. از کجا فهمیده‌ای مردم کتاب نمی‌خوانند؟ چون خودت کتابخوان نیستی. چند روز پیش که با یکی از ناشران خوب صحبت می‌کردم (ناشری که کتابش را برای من نفرستاده بود ولی من خریده بودم و چون خوشم آمده بود در جایی معرفی‌اش کردم)، گفت شما که نباید کتاب بخری! من گفتم من کتاب نخرم کی کتاب بخرد؟ می‌گویند سینمای ما در حال ورشکستگی است. خود من

۱۰ سال است سینما نرفته‌ام ولی به روزترین فیلم‌های سینمای جهان را دیده‌ام. مقصر خودمان هستیم.

شما به جوان‌ها دید خوبی دارید، پس ما ایرادهای خودمان را می‌گوییم. مثلاً ممکن است الان ببینید یک جوان با دانش خیلی کم، جرأت می‌کند برود یک مطلب بنویسد و هیچ هم نمی‌ترسد که آن مطلبش چاپ شود و ۱۰ نفر هم بگویند این چرت و پرت‌ها چی است که نوشته‌ای.

ما چه چیزی به جوان داده‌ایم که حالا می‌خواهیم؟ وقتی من به دلیل جوانی شما حاضر نیستم با شما حرف بزنم، نمی‌توانم چیزی هم به شما یاد بدهم و نمی‌توانم از شما انتظار داشته باشم. درس داده‌ایم که جواب بخواهیم؟

● به شما یاد می‌دادند یا خودتان دنبال یاد گرفتن می‌رفتید؟ به ما یاد هم می‌دادند. سال ۱۳۵۵ من کتابدار کتابخانه دبیرستان عدل بودم. ما کتابداری داشتیم که شما از هر جا که فکرش را بکنید کتاب می‌گرفت؛ یک دندانپزشکی در همان محله ما کار می‌کرد به نام دکتر مجید کوچکی که با یکی از معلم‌های ما آشنا بود و چون وضع مالی خوبی داشت، به ترویج کتابخوانی خیلی کمک می‌کرد؛ یا وقتی ما رفته بودیم برای کتابخانه‌مان کتاب بخیریم، کسی گفت کتاب‌ها را بدهید به حساب من.

الان دهی است در استان بوشهر که در مدرسه‌اش ۴ تا دانش‌آموز دارد. من نامه‌ای به سربراز معلم آنجا نوشتم که می‌توانم از کتاب‌های کتابخانه خودم یا کتاب‌هایی که دوستانم به من می‌دهند برای شما بفرستم. علتش این است که یاد گرفتیم؛ یعنی یادم داده‌اند.

● شما خودتان ادبیات انگلیسی خوانده‌اید. از اول می‌دانستید می‌خواهید چه کار کنید؟

نه اما ته ذهنم بود که یک جورهایی بنویسم. اولین تغییرات نظام آموزشی نوین با ما شروع شد. اول دبیرستان و دبستان ۲ دوره ۳ ساله بود. بعد دبستان شد ۵ کلاس و دوره راهنمایی ۳ و ۴ کلاس دبیرستان. دوره جامع که شد ریاضی نداشت. من، هم ریاضی‌ام ضعیف بود و هم خوشم نمی‌آمد. برای همین چون رشته جامع ریاضی نداشت، من رفته رشته جامع ولی بعداً ریاضی را هم به آن اضافه کردند. تقریباً همیشه جزو دانش‌آموزان خردخوان نبودم اما نمره‌هایم خوب بود؛ خصوصاً درس‌های علوم انسانی. ریاضی‌ام هم همیشه ۱۰ یا ۱۱ بود و ناپلئونی قبول می‌شدم.

● اما از این شاخه به آن شاخه پریدن در نسل ما خیلی شایع است.

به نظر من، یک مقدارش به خاطر این است که فرصت‌های شغلی مناسب در اختیارشان نبوده. ما بعد از انقلاب، ناگهان آموزش عالی گسترده پیدا کردیم؛ همه لیسانس و دکترا و به همین اندازه بازار کار نداشتیم. اگر بازار کار باشد، سراغ کارهای دیگر نمی‌روند و سردرگمی جوان‌ها به دلیل روحیه

پرسشگری‌ای است که دارند، بعد از مدتی آرام می‌شود.
● آن موقع که بچه‌های خودتان هنوز آرام نشده بودند، با آنها درگیری نداشتید؟

من خیلی درگیرشان نبودم و بیشترین درگیری را خانم داشت که به شکل سنتی با آن برخورد می‌کرد. ما قبل از اینکه بچه‌ها از آب و گل در بیایند، در محیط سنتی با خانواده پدری خودم بودیم و رفت و آمدها به این افراد محدود بود و برای همین این بحران‌ها خیلی نمود پیدا نکرد.

● با پدرتان چطور؟ با ایشان مشکلی نداشتید؟ من با پدرم مشکلی نداشتیم. یک کارگر ساده بود که صبح می‌رفت سر کار تا شب و فقط به ما می‌گفت درس بخوانید؛ در همان حد خانواده‌های روستایی که در شهر ساکن شده بودند.

● جوانی شما خطر قرمز داشت؟ مثلاً سینما می‌رفتید؟ خوب، آن موقع به خاطر ذهنیت‌ها بله، یک خط قرمزهایی بود. ما هم بالاخره بعضی وقت‌ها یواشکی سینما هم می‌رفتیم.

● شما نه با پدر و مادرتان مشکل داشته‌اید و نه با بچه‌هایتان. به نظر آدم سازش‌پذیری می‌رسید؟

اگر این طور نباشم، عذاب می‌کشم. همیشه سعی کرده‌ام منطقی فکر کنم. آدم‌ها از نظر من تاریخ مصرف ندارند. برای همین اغلب دوستانم دوست مانده‌اند. من همیشه به چیزهایی که معتقد بوده‌ام عمل کرده‌ام. هیچ وقت دروغ نگفتم. نشده درانتشارات «مروارید» باشم و از خانه زنگ بزنند و بگویم درانتشارات «افق» هستم. مثلاً اگر شما از کتاب من ایراد بگیرید از ۲ حالت خارج نیست؛ یا ایراد شما وارد است که من آن را در چاپ‌های بعد اصلاح می‌کنم یا وارد نیست و من هم می‌دانم و هم شما می‌دانی و لازم نیست همدیگر را قانع کنیم. اگر اسمش را سازش‌پذیری نگذاریم بهتر است؛ «منطقی» واژه مناسب‌تری است.

